

امام هادی (علیه السلام)



زندگانه امام هادی (علیه السلام)

تولد امام دهم شیعیان حضرت امام علی النقی (علیه السلام) را نیمه ذیحجه سال 212 هجر قمری نوشته اند. پدر آن حضرت ، امام محمد تقی جواد الائمه (علیه السلام) و مادرش سمانه از زنان درست کردار و دایمان بود که دست قدرت الهی او را برای تربیت مقام ولایت و امامت مأمور کرده بود ، و نه نیل و وظیفه مادر را به انجام رسانید و بدین مأموریت خدای قیام کرد. نام آن حضرت - علی - بنیه آن امام همام " ابوالحسن " و لقبها مشهور آن حضرت " هادی " و " نقی " بود .

حضرت امام هادی (علیه السلام) پس از پدر بزرگوارش در سن 8 سالگی به مقام امامت رسید و دوران امامتش 33 سال بود. در این مدت حضرت علی النقی (علیه السلام) برای نشر احکام اسلام و آموزش و پرورش و شناساندن ملتب و مذهب

جعفر و تربیت شاگردان و اصحاب لرانقدر امامها بلند برداشت . نه تنها تعلیم و تعلم و ذلهاهاذنه فرهنگ اسلام را امام دهم (علیه السلام) در مدینه عهده دار بود ، و لحظه از آلهانیدن مردم و آشنا کردن آنها به حقایق مذهب نمی آسود ، بلکه در امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه نهان و آشکار با خلیفه ستمگر وقت - یعنی متوکل عباس - آذنه آسایش نداشت . به همین جهت بود که عبدالله بن عمر وال مدینه بنا بر دشمنی دیرینه و بدخواهی درون ، به متوکل خلیفه زمان خود نامه از خصومت آمیز نوشت ، و به آن امام بزرگوار تهمت زده ، و نسبتها ناروا داد و آن حضرت را مرگز فتنه اندیز و حد ستمگر وانمود کرد و در حقیقت آنکه در شأن خودش و خلیفه زمانش بود به آن امام معصوم (علیه السلام) منسوب نمود ، و این همه به جهت آن بود که جاذبه امامت و ولایت و علم و فضیلتش مردم را از اطراف جهان اسلام به مدینه می کشانید و این لوتنه نظران دون همت که طالب ریاست ظاهر و حکومت مادی دنیا فریبده بودند ، نمی توانستند فروغ معنویت امام را ببینند .

و نیز " مورخان و محدثان نوشته اند که امام جماعت حرمین (= مکه و مدینه) از سو دستللاه خلافت ، به متوکل عباس نوشت : لبر تو را به مکه و مدینه حاجت است ، علی بن محمد (هادی) را از این دیار بیرون بر ، که بیشتر این ناحیه را مطیع و متقاد خود گردانیده است " . این نامه و نامه حالمدینه نشان دهنده نفوذ معنوی امام هادی (علیه السلام) در سزله مبارزه علیه دستللاه جبار عباس است .

از زمان حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) و امام جعفر صادق (علیه السلام) و حوزه لهار هزار نفر آن دوران لربار ، شالردانه در قلمرو اسلام تربیت شدند که هر یک مشعلدار فقه جعفر و دانشها زمان بودند ، و بدین سان لایه ها دانشلاه جعفر و موضع فرهنگ اسلام ، نسل به نسل ذلههاذنه شد و امامان شیعه ، از دوره حضرت رضا (علیه السلام) به بعد ، از جهت نشر معارف جعفر آسوده خاطر بودند ، و لبر این فرصت مغتنم در زمان امام جعفر صادق (علیه السلام) لیش نیامده بود ، معلوم نبود سرنوشت این معارف مذهب به لجا می رسید ؟ به خصوص که از دوره زندانه شدن حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) به بعد دیر لنین فرصتها وسیع برا تعلیم و نشر برا امامان بزرگوار ما - که در برابر دستللاه عباس دمار محدودیت بودند و تحت نظر حالمان ستمگر - لنان که باید و شاید لیش نیامد . با این همه ، دوستداران این ملتب و یاوران و هواخواهان ائمه طاهرین - در این سالها به هر وسیله ممکن ، برا رفع اشکالات و حل مسائل دینه خود ، و لرفتن دستور عمل و اقدام - برا فشرده تر کردن صف مبارزه و لیشرفت مقصود و در هم شستن قدرت ظاهر خلافت به حضور امامان والاقدر می رسیدند و از سرلشمه دانش و بینش آنها ، بهره مند می شدند و این دستللاه ستمگر حالمدینه و لزارانش بودند که از موضع فرهنگ و انقلاب امام لپوسته هراس داشتند و نامه حالمدینه و مانند آن ، نشان دهنده این هراس همیشه آنها بود . دستللاه حالمدینه ، لم لم متوجه شده بود که حرمین (مکه و مدینه) ممکن است به فرمانبر از امام (علیه السلام) در آیند و سر از اطاعت خلیفه وقت در آورند .

بدین جهت لیلی در لیلی و نامه در لیلی نامه نوشتند ، تا متوکل عباس دستور داد امام هادی (علیه السلام) را از مدینه به سامرا - که مرکز حکومت وقت بود - انتقال دهند . متوکل امر لرد حاجب مخصوص و حضرت هادی (علیه السلام) را در نزد خود زندان کند و سپس آن حضرت را در محله عسلر سالها نگاه دارد تا همواره زندگانی امام ، تحت نظر دستگاه خلافت باشد .

برخی از بزرگان مدت این زندانی و تحت نظر بودن را - بیست سال - نوشته اند . پس از آنکه حضرت هادی (علیه السلام) به امر متوکل و به همراه یحیی بن هرثمه که مأمور بردن حضرت از مدینه بود ، به سامرا وارد شد ، والا بغداد اسحاق بن ابراهیم طاهر از آمدن امام (علیه السلام) به بغداد با خبر شد ، و به یحیی بن هرثمه گفت : ای مرد ، این امام هادی فرزند یغمبر خدا (ص) می باشد و می داند متوکل نسبت به او توجه ندارد الا او را پشت ، یغمبر (ص) در روز قیامت از تو بازخواست می کند . یحیی گفت : به خدا سوگند متوکل نظر بد نسبت به او ندارد . نیز در سامرا ، متوکل بار بار تر داشت به نام وصیف تر . او نیز به یحیی سفارش لرد در حق امام مدارا و مرحمت کند . همین وصیف خبر ورود حضرت هادی را به متوکل داد . از شنیدن ورود امام (علیه السلام) متوکل به خود لرزید و هراس ناشناخته بر دلش زد . از این مطالب که از قول یحیی بن هرثمه مأمور جلب امام هادی (علیه السلام) نقل شده است درجه عظمت و نفوذ معنوی امام در متوکل و مردان دربار به خوب آشکار می لردد ، و نیز این مطالب دلیل است بر هراس که دستگاه ستمگر بغداد و سامرا از موقعیت امام و موضع خاص او در بین هواخواهان و شیعیان آن حضرت داشته است . بار ، پس از ورود به خانه که قبلا در نظر لرفته شده بود ، متوکل از یحیی لرسید : علام بن محمد چگونه در مدینه می زیست ؟ یحیی گفت : جز حسن سیرت و سلامت نفس و طریقه ورع و لرهیز لار و بی اعتنایی به دنیا و مراقبت بر مسجد و نماز و روزه از او لیز ندیدم ، و لون خانه اش را - لندانه دستور داده بود - بازرس لردم ، جز قرآن مجید و کتابها علم لیز نیافتم . متوکل از شنیدن این خبر خوشحال شد ، و احساس آرامش لرد . با آنکه متوکل از دشمنان سرسخت آل علام (علیه السلام) بود و بنا به دستور او بر قبر منور حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) آب بستند و زیارت کنندگان آن مرقد مطهر را از زیارت مانع شدند ، و دشمن یزید و یزیدیان را نسبت به خاندان رسول لرم (ص) تازه لردانیدند ، با این همه در برابر شلوه و هیبت حضرت هادی (علیه السلام) همیشه بیمناک و خاشع بود .

مورخان نوشته اند : مادر متوکل نسبت به مقام امام علام النعمه (علیه السلام) اعتقاد به سزا داشت . روزی متوکل مریض شد و جراحته لیدا لرد که اطباء از علاجش درماندند . مادر متوکل نذر لرد لرد خلیفه شفا یابد مال فراوانی خدمت حضرت هادی (علیه السلام) هدیه فرستد . در این میان به فتح بن خاقان که از نزدیکان متوکل بود گفت : ی نفر را بفرست که از علام بن محمد درمان بخواهد شاید بهبود یابد . و پس را خدمت آن حضرت فرستاد امام هادی فرمود : فلان دارو را بر جراح او بلذارید به اذن خدا بهبود حاصل می شود . نین لردند ، آن جراحی بهبود یافت . مادر متوکل هزار دینار در یه لیسه لرم سر به مهر خدمت امام هادی (علیه السلام) فرستاد .

اتفاقاً چند روزی از این ماجرا گذشته بود که یکی از بدخواهان به متوکل خبر داد دینار فراوانی در منزل علی بن محمد المنقذ دیده شده است. متوکل سعید حاجب را به خانه آن حضرت فرستاد. آن مرد از بالا بام با نردبان به خانه امام رفت. وقتی امام متوجه شد، فرمود همان جا باش چراغ بیاورند تا آسیبی به تو نرسد. چراغ افروختند. آن مرد فرمود: دیدم حضرت هادی به نماز شب مشغول است و بر روی سجاده نشسته. امام فرمود: خانه در اختیار توست. آن مرد خانه را تفتیش کرد. لیز جز آن کیسه که مادر متوکل به خانه امام فرستاده بود و کیسه دیگری سر به مهر در خانه و نیافت، که مهر مادر خلیفه بر آن بود. امام فرمود: زیر حصیر شمشیر است آن را با این دو کیسه بردار و به نزد متوکل بر. این کار، متوکل و بدخواهان را سخت شرمده کرد. امام که به دنیا و مال دنیا اعتنا نداشت کیوسته با لباس شمشینه و کلاه شمش روی حصیر که زیر آن شن بود مانند جد بزرگوارش علی (علیه السلام) زندگی می کرد و آنکه داشت در راه خدا انفاق می فرمود. با این همه، متوکل همیشه از اینکه مبادا حضرت هادی (علیه السلام) بر وی خروج کند و خلافت و ریاست ظاهر بر وی به سر آید بیمناک بود. بدخواهان و سخن گویان نیز در این امر نقش داشتند.

روزی به متوکل خبر دادند که: "حضرت علی بن محمد در خانه خود اسلحه و اموال بسیار جمع کرده و اغذیه زیاد است که شیعیان او، از اهل قم، براه او فرستاده اند." متوکل از این خبر وحشت کرد و به سعید حاجب که از نزدیکان او بود دستور داد تا بی خبر وارد خانه امام شود و به تفتیش بپردازد. این قبیل مراقبتها کیوسته - در مدت 20 سال که حضرت هادی (علیه السلام) در سامره بودند - وجود داشت. و نیز نوشته اند: "متوکل عباس سه ساله خود را که نود هزار تن بودند از اترک و در سامرا اقامت داشتند امر کرد که هر کدام توبره اسب خود را از تل سرخ لرد کنند، و در میان بیابان وسیع، در موضعی رو به هم بریزند. ایشان چنین کردند. و آن همه به منزله لوه بزرگ شد. اسم آن را تل "مخالی" نهادند آنکه خلیفه بر آن تل بالا رفت و حضرت امام علی المنقذ (علیه السلام) را نیز به آنجا طلبید و گفت: شما را اینجا خواستم تا مشاهده کنید سلاهیان من را. و از پیش امر کرده بود که لشکریان با آرایش نظامی و اسلحه تمام و مال حاضر شوند، و غرض او آن بود که شولت و اقتدار خود را بنمایاند، تا مبادا آن حضرت یا یکی از اهل بیت او اراده خروج بر او نمایند."

در این مدت 20 سال زندگی امام هادی (علیه السلام) در سامرا، به صورتهای مختلف کارزاران حکومت عباسی، مستقیم و غیر مستقیم، لشم مراقبت بر حوادث زندگی امام و رفت و آمدهای که در اقامتگاه امام (علیه السلام) می شد، داشتند از جمله: "حضور جماعتی از بنی عباس، به هنگام فوت فرزند امام دهم، حضرت سید محمد - که حرم مطهر و در نزدیکی سامرا (بلد) معروف و مزار است - یاد شده است. این نکته نیز می رساند که افراد از بستگان و مأموران خلافت، همواره به منزل امام سر می زده اند." اصحاب و یاران امام دهم (علیه السلام) در میان اصحاب امام دهم، برمی خوریم به بهره های لون "علی بن جعفر میناوی" که متوکل او را به زندان انداخت و می خواست بکشد. دیگر ادیب معروف، ابن سلیمان که متوکل او را شهید کرد. و علت آن را چنین نوشته اند که دو فرزند متوکل خلیفه عباسی در نزد ابن سلیمان درس می

خواندند . متوکل از طریق فرزندان خود هم هم ، متوجه شد که این سلطنت از هواخواهان علی (علیه السلام) و آل علی (علیه السلام) است . متوکل که از دشمنان سرسخت آل علی (علیه السلام) بود روزی این سلطنت را به حضور خود خواست و از او پرسید : آیا فرزندان من شرف و فضیلت بیشتر دارند یا حسن و حسین فرزندان علی (علیه السلام)؟ این سلطنت که از شیعیان و دوستان باوفا خاندان علوی بود ، بدون ترس و ملاحظه جواب داد : فرزندان تو نسبت به امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) که دو نوال باغ بهشت و دو سید جنت ابدی الهی اند قابل قیاس و نسبت نیستند . فرزندان تو لجا و آن دو نور چشم دیده مصطفی لجا؟ آنها را با قنبر غلام حضرت (علیه السلام) هم نمی توان سنجید . متوکل از این پاسخ استاخانه سخت برآشفت . در همان دم دستور داد زبان این سلطنت را از لشت سر درآوردند و بدین صورت آن شیعه خالص و یار راستین امام دهم (علیه السلام) را شهید کرد . دلیل از یاران حضرت هادی (علیه السلام) حضرت عبدالعظیم حسنی است . بنا بر آنکه محدث قمی در منتهی الآمال آورده است : " نسب شریفش به هار واسطه به حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام منتها می شود ... " از ابابکر محدثین و اعظم علماء و زاهدان و عابدان روزگار خود بوده است و از اصحاب و یاران حضرت جواد (علیه السلام) و حضرت امام هادی (علیه السلام) بود . صاحب بن عباد رساله ای مختصر در شرح حال آن جناب نوشته .

نوشته اند : " حضرت عبدالعظیم از خلیفه زمان خویش هراسید و در شهرها به عنوان قاصد و لیبی لردش می لرد تا به ر آمد و در خانه مردی از شیعیان مخفی شد ... " . " حضرت عبدالعظیم ، اعتقاد راستی به اصل امامت داشت . لنین استنباط می شود که ترس این عالم محدث زاهد از قدرت زمان ، به خاطر زاهد بودن و حدیث لفتن و نیوده است ، بلکه به علت فرهنگ سیاسی او بوده است . او نیز مانند دلیل داعیان بزرگ و مجاهد حق و عدالت ، برای نشر فرهنگ سیاسی صحیح و تصحیح اصول رهبری در اجتماع اسلام می لوشیده است ، و که بسا از ناحیه امام ، به نوعی برای این کار مأموریت داشته است . زیرا که نمی شود که با این قدر و منزلت و دیانت و تقوا ، که حدیث عقاید خود را بر امام عرضه می لند تا از درست بودن آن عقاید ، اطمینان حاصل لند - به طوریکه حدیث آن معروف است - اعمال او ، به ویژه اعمال اجتماع و موضع او ، بر خلاف نظر و رضا امام باشد . حال که به این رضایت تصریح شده باشد ، یا خود حضرت عبدالعظیم با فرهنگ دینی و فقه سیاسی بدان رسیده باشد " .

صورت و سیرت حضرت امام هادی (علیه السلام)

حضرت امام دهم (علیه السلام) دارای قامتی نه بلند و نه کوتاه بود . لونه هایش اندکی برآمده و سرخ و سفید بود . لشماتش فراخ و ابروانش لشاده بود . امام هادی (علیه السلام) بذل و بخشش بسیار می لرد . امام آن لنان شلوه و هیبتی داشت که وقتیکه بر متوکل خلیفه جبار عباسی وارد می شد او و درباریانش بی درنگ به لاس خاطر و احترامش بر می خاستند . خلفای

آن در زمان امام (علیه السلام) بودند: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز، همه به جهت شیفته نسبت به قدرت ظاهر و دنیا فریبده با خاندان علوی و امام همام حضرت هادی دشمن دیرینه داشتند و کم و بیش دشمن خود را ظاهر می کردند و همه، به خصال سندیده و مراتب زهد و دانش امام اقرار داشتند، و این فضیلتها و قدرتها علم و تسلط و را بر مسائل فقه و اسلام به تجربه، آزموده و مانند نیایان بزرگوارش (علیه السلام) در مجالس مناظره و احتجاج، وسعت دانش و را دیده بودند.

شبها اوقات امام (علیه السلام) پیوسته به نماز و طاعت و تلاوت قرآن و راز و نیاز با معبود می گذشت. لباس و جبه او بود خشن که بر تن می پوشید و زیر لای خود حصیر پهن می کرد. هر غمی که بر او نظر می کرد شاد می شد. همه او را دوست داشتند. همیشه بر لبانش تبسم بود، با این حال هیبتش در دلها مردم بسیار بود. شهادت امام هادی (علیه السلام) امام دهم، حضرت هادی (علیه السلام) در سال 254 هجری به وسیله زهر به شهادت رسید. در سامرا در خانه او که تنها فقط فرزندش امام حسن عسکری بر بالین او بود. معتمد عباس امام دهم را مسموم کرد. از این سال امام حسن عسکری پیشوا حق شد و بار تعهد امامت را بر دوش گرفت. و در همان خانه او که در آن بیست سال زندان و تحت نظر بود، سرانجام به خلا سلطه شد.